

معناشناسی مضمون «عشق» در سروده‌های میرزاده‌ی عشقی و نقش آن در بیان مضامین

سیاسی - اجتماعی

علی محمدی*

فاطمه کولیوند**

چکیده

انقلاب مشروطه و وقایعی که به دنبال داشت، تحولی وسیع در سطح جامعه‌ی ایران به وجود آورد. در نتیجه اشخاص بزرگی در سطوح مختلف، تحت تأثیر این تحولات فعالیت داشتند و برخی نیز آثاری از خود به جای گذاشتند. در عرصه‌ی ادبیات، شخصیت‌های برجسته‌ای همگام با دیگر اقشار جامعه در جهت آن تحول نوین حرکت کردند. میرزاده‌ی عشقی نیز یکی از کسانی است که پس از کودتای ۱۲۲۹ به مخالفت با خاندان قاجار و استبداد بیرونی و درونی پرداخت. او با انتشار روزنامه‌ی «قرن بیستم» مبارزاتش را گسترش داد و سرانجام جانش را بر سر این راه گذاشت. عشقی را می‌توان یکی از پیشگامان تجدد در دو سطح سیاست و ادبیات به شمار آورد. در اشعار عشقی مضامین نوینی چون وطن‌خواهی، بیدادستیزی، اشاره به تجدد و ... وجود دارد؛ اما یکی از مضامینی که شاید به اندازه‌ی مضامین سیاسی - اجتماعی در شعر او، برجسته نباشد، مضمون «عشق» است. هر چند حجم این اشعار در مقابل اشعار سیاسی او، کمتر است؛ اما از جهاتی همچون: نستالژی در عشق، تأثیرپذیری از نگاه عاشقانه‌ی حافظ، نگاه به زن، نوآوری در طرح مضامین عاشقانه و ... برجسته است. از سوی دیگر ردپایی از «عشق» در اشعار سیاسی - اجتماعی عشقی دیده می‌شود که به نظر می‌رسد نخستین نواهایی باشد که عشق و سیاست را به یکدیگر پیوند می‌زند. عشقی تعدادی از اشعار سیاسی - اجتماعی خود را در پیوند با عشق و یا در طرحی عاشقانه و رمانتیک ارائه کرده است. این پیوند میان عشق و سیاست که مانع از ملالت و دلزدگی اشعار سیاسی - اجتماعی او شده، بر تأثیر کلام نیز افزوده است و شعر او را از سروده‌های شاعرانی که شعرشان بیشتر شبیه به یک مرام‌نامه‌ی سیاسی - اجتماعی است، ممتاز کرده است. این پیوند، در اشعار وطنی شاعر برجسته‌تر از سروده‌های دیگر اوست تا جایی که «وطن» را به عنوان معشوق اول عشقی به نمایش می‌گذارد.

واژه‌های کلیدی: میرزاده‌ی عشقی، عشق، مضامین سیاسی، اجتماعی

*دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا همدان mohammadiali2@yahoo.com

**دانش آموخته‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بوعلی سینا f.kolivand@gmail.com

نگاهی اجمالی به مضمون عشق از ابتدا تا کنون

یکی از مضامینی که از ابتدا تا امروز، همواره مورد توجه انسان بوده و به تبع آن در آثار ادبی انعکاس یافته، «عشق» است؛ عشق موهبتی الهی است که از طرف خدا در دل انسان، به ودیعه نهاده شده است و این سعادت را حتی فرشتگان نیز نیافتند. برای واژه‌ی «عشق» تعاریف متعددی آمده است؛ «از نظر افلاطون عشق عبارت است از اشتیاق به داراشدن خوبی برای همیشه» (مختاری، ۱۳۷۷: ۶۸). همچنین قشیری عشق را افراط در محبت می‌داند (۱۳۶۷: ۵۶۰) و نسفی از عشق با عنوان زیادت در دوستی یاد می‌کند (۱۳۸۴: ۱۶۰). همین عشق است که آدمی را از دیگر آفریده‌ها ممتاز ساخته و او را مسجود فرشتگان قرار داده است. یکی از ارکان اساسی در عشق و عشق‌ورزی، معشوق است؛ با توجه به معشوق، می‌توان عشق را در دو دیدگاه بررسی کرد: ۱- عشق از جانب بنده به خداست و خدا، معشوق است که در این رابطه تعظیم و تکریمی نسبت به خدا در دل انسان ایجاد می‌شود و انسان همه‌ی همت خود را صرف رضای خدا می‌کند (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۹۷)، ۲- رابطه‌ی عاشقانه میان دو انسان برقرار می‌شود که به آن عشق مجازی گویند؛ این عشق در نگاه عارفان بزرگ همچون مولانا، عین‌القضات و ... جایگاه ویژه‌ای دارد؛ مثلاً عین‌القضات جانش را فدای کسی می‌کند که «پرستنده‌ی شاهد مجازی باشد» (عین‌القضات، ۱۳۷۰: ۲۹۷)؛ چرا که دل بستن به معشوق مجازی و تلاش در راه رسیدن به او، زمینه‌ای برای رسیدن به معشوق حقیقی است.

مضمون عشق در شعر اولین شاعران تا شاعران دوره‌ی معاصر، کم یا زیاد دیده می‌شود و مضامینی چون سختی‌های راه عشق، جفای معشوق، ناتوانی عقل در مسیر عشق و ... از مشترکات این اشعار است. «اول بار که عشق درون‌مایه‌ی شعر فارسی و مخصوصاً غزل و این منظومه‌ها می‌شود، عشق انسانی است؛ لیلی و مجنون، خسرو و شیرین و ویس و رامین. بعد با توجه به این که ریشه‌ی حب الهی در قرآن است، عرفان پارسایانه‌ی آغازین کم‌کم مضمون عشق را بسط می‌دهد و خیلی به آن می‌پردازد که در آثار بزرگانی چون سنایی و عطار و مولوی عشق مجازی خیلی کم مطرح است، یعنی عشق انسانی» (خرمشاهی، ۱۳۸۲: ۲۸۰-۲۷۹) و بیشتر گرایش به عشق عرفانی دیده می‌شود؛ مثلاً مولانا نیل به کمال را در گرو همین عشق می‌داند و اعتقاد دارد که این عشق الهی است که انسان را از تمام قید و بندهای حسی و دنیایی جدا می‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۸۲: ۳۷). ذکر این نکته لازم است که بعد از مولانا،

عارف و شعر عرفانی برجسته‌ای مطرح نشد و به گفته‌ی سیروس شمیسا «در قرن نهم از حرکت بالنده‌ی عشق خبری نیست و تا کنون نیز آن جذبه و کمال عرفان در آثار مولانا، دیده نمی‌شود» (۱۳۷۴: ۲۰۶).

توجه به عشق در دوره‌ی مشروطه تا حد زیادی کاسته می‌شود و پرداختن به مضامین سیاسی - اجتماعی جای آن را می‌گیرد؛ در واقع در این دوره نه تنها اثری از عشق عرفانی دیده نمی‌شود، بلکه از عشق مجازی نیز نشانه‌های بارزی به چشم نمی‌خورد؛ «دوران انقلاب مشروطیت با عشق و معشوق، میانه‌اش چندان خوب نیست؛ به بیانی دیگر وقت این‌گونه فکر و خیال‌ها را ندارد» (باباچاهی، ۱۳۸۴: ۷۳). در دوره‌ی معاصر نیز، به خصوص در بحبوحه‌ی دوران انقلاب و جنگ تحمیلی گرایش به عشق با وضعیت‌ی مشابه دوره‌ی مشروطه مواجه شد؛ این نگاه پردامیز به عشق گاهی آن قدر شدید بود که عده‌ای عشق فردی را نشانه‌ی فراغت از مبارزه و بی‌دردی می‌دانستند و گاهی آن را مایه‌ی شرمساری می‌شمردند (مختاری، ۱۳۷۸: ۵۸)؛ اما پس از جنگ تحمیلی و حاکمیت صلح، عشق بار دیگر جایگاه خود را در دیوان شاعران به دست آورد.

آشنایی با عشقی و رویکرد او در تحلیل عشق

میرزاده‌ی عشقی در ۱۲ جمادى الآخر ۱۳۱۲ ه. ق، مطابق با ۱۲۷۲ ه. ش در همدان متولد شد. نامش محمدرضا (رضا) بود. در خانواده‌ای متولد شد که از لحاظ مالی نیازی به کار محمدرضا نداشتند؛ به همین دلیل او فرصت یافت تا به تحصیل بپردازد. هر چند تحصیلات او تا هفده سالگی بیشتر طول نکشید؛ «شاید سبب واقعی آن همان طبع بلند، فکر تند و روح شاعرانه‌اش بوده است» (مشیرسلیمی، ۱۳۵۰: ۴). آثار عشقی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱. مقالات سیاسی - اجتماعی و نمایشنامه‌های منظوم مثل جمشید ناکام، گدا و دکتر نیکوکار (کم‌فروغ‌ترین طرح چهره‌ی او)، ۲. اشعاری که به حیث فرم بیرونی، بیشتر کلاسیک هستند؛ اما مشتمل بر درون‌مایه‌های مضامین نو می‌باشند (طرح پررنگ‌تر چهره‌ی عشقی)، ۳. اشعاری که هم در فرم و هم در محتوا نوگرا هستند و به تعبیری «پررنگ‌ترین طرح چهره‌ی عشقی» در همین سروده‌هاست (زرقانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶ - ۱۲۵).

عشقی را می‌توان از پیشگامان تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه به شمار آورد. چیزی که از نظر خود او هم پوشیده نبوده است: عشقی خود را بنیانگذار ادبیات نوین ایران می‌دانست (با اندکی تصرف، لنگرودی، ۱۳۷۰: ۱۴۴). برخی عشقی را کوشنده‌ای برای درهم شکستن قید و بندها و رهایی از تنگناهای بیان ادبی دانسته‌اند (کریمی‌حکاک، ۱۳۸۴: ۳۷۴) و برخی دیگر، زبان جدید او را دلیل این

تجدد می‌دانند(قائد، ۱۳۷۷: ۱۳۹)؛ اما اکثریت با نگاه به «ایده‌آل عشقی» او را پیشگام ادبیات نوین ایران به شمار آورده‌اند.

عشقی در دوره‌ی حیات خود شاهد وقایع بزرگی همچون: جنگ جهانی اول، صدور فرمان مشروطیت، به توپ بستن مجلس، کودتای ۱۲۹۹ و ... بود؛ به همین دلیل او نیز مانند بسیاری از معاصرانش از مسایل روز غافل نبود و دغدغه‌هایی چون: شکایت از استبداد، بی‌مهری به وطن، حقوق زن، مفاخره به ایران باستان و ... در آثارش به چشم می‌خورد. در اشعار عشقی، در کنار این مضامین، مضمون «عشق» به چشم می‌خورد که شاید برجستگی مضامین سیاسی- اجتماعی او را نداشته و عشقی زیاد به آن نپرداخته باشد؛ اما از جهاتی قابل بررسی و تأمل است. در واقع عشقی به کلی از پرداختن به عشق غافل‌نمانده است و مانند انسان‌های دیگر «در زیر فشار ستم و استبداد و استثمار و استعمار از تلاش برای انسان‌ماندن خود باز نمی‌ایستد، همچنان که از عاشق شدن نیز باز نایستاده است»(مختاری، ۱۳۷۷: ۱۲۴). در مورد نگاه عشقی به عشق باید گفت: عشق در اشعار او تماماً از نوع مجازی و زمینی است و جز یک مورد، در نمایشنامه‌ی «کفن سیاه» که آن هم فقط به پوچی این جهان در مقابل عالم علوی اشاره می‌کند و نشانی از رابطه‌ی عاشقانه میان بنده و خدا وجود ندارد(کلیات مصور: ۲۰۹)، هیچ اثری از عشق عرفانی دیده نمی‌شود؛ از سوی دیگر همین عشق مجازی نیز در شعر عشقی، آن حدیث مضامین سیاسی- اجتماعی را ندارد و همین که عشقی، مسایل سیاسی- اجتماعی را مهم‌تر از عشق‌ورزی می‌داند و عشق او به وطن مانع از پرداختن به معشوق زمینی می‌شود، دلیلی بر این مدعاست. از آنجا که عشق او در نتیجه‌ی معشوقه‌های زودگذر بروز کرده است، در نتیجه اثری از سوز و گداز خالصانه برای معشوق وجود ندارد. در واقع باید گفت «به‌گفته‌ی «عاطفه» (جدی‌ترین معشوق عشقی)، «در زندگی عشقی زنان بسیاری درخشیدند؛ اما او به خاطر غروری که داشت، همه را ترک کرده و به دیگری پناه آورده بود. هیچ کدام حقیقت روح توفان‌زده‌ی او را نشناخته بودند»(مشیرسلیمی، ۱۳۵۰، نقل از عاطفه، دختر طلایی چشم: ۷۵)؛ اما سرانجام عاطفه توانست برای مدت زیادی قلب عشقی تسخیر بکند و او را از مقاصد سیاسی و مبارزات وطنی باز دارد؛ اما این بار هم دغدغه‌ی مسایل جامعه و شاید عشق حقیقی او به وطن، مانع از این شد که با عاطفه ازدواج بکند و همانطور که عاطفه می‌خواست، به دور از مسایل ملی- وطنی زندگی کند(همان، ۷۹-۷۵). هرچند عشقی برای عشق ارزش قایل است و در «ایده‌آل عشقی» از اینکه جوان شهری، عشق پاک مریم را ارج نهد، شکایت می‌کند(کلیات مصور: ۱۸۳)، اما هیچ‌گاه مثل عاشقان حقیقی از فداکردن جان در راه معشوق زمینی سخن نمی‌گوید و حتی گاهی اوقات

در نبود معشوق هم به عیش می‌پردازد و اصرار زیادی بر بودن معشوق ندارد (هرچند در ادامه باز خواهان معشوق است):

- تو گر آبی و گر نائی، روم من خود به کار خود به حکم نوروزی و مرسوم دیار خود

(کلیات مصور: ۲۷۰)

همانطور که گفته شد اگرچه عشق و محبت عشقی به زنان، جدی و سوزناک نیست، اما وطن معشوق واقعی اوست. همچنین اگر جانبازی و شهادت در راه معشوق، در اشعاری که عشقی خطاب به یک زن سروده است، دیده نمی‌شود، اما در اشعاری که برای وطن سروده است، بسیار به چشم می‌خورد. در واقع باید گفت عشق او به وطن، عشقی جدی و پرسوز و گداز است و وطن، معشوق اصلی و اول عشقی است؛ معشوقی که عشقی حاضر است به خاطر آن از همه چیز بگذرد و جانش را برای آن فدا کند. همانطور که سرانجام نیز در راه عشق به وطن می‌میرد و ثابت می‌کند که عشق او به وطن، مثل عشق به معشوقه‌ها و زنان، عشقی سرسری نیست، بلکه با جانس عجین شده است (کلیات مصور: ۳۷۷). مضمون عشق در اشعار عشقی از پاره‌ای جهات چون: نostalژی، نوآوری در طرح مضامین عاشقانه، تأثیرپذیری از حافظ و سعدی، اصطلاحات و امثال عامیانه، واژگان کلیدی و... قابل بررسی است؛ همچنین عشق در اشعار او جدا از اهداف سیاسی - اجتماعی مطرح نمی‌شود؛ به طوری که شاید بتوان گفت، عشقی در طرح مضامین عاشقانه و سیاسی در کنار هم و ایجاد پیوند میان عشق و سیاست جزو شاعران پیشگام است. این مقاله به بررسی مؤلفه‌های عشق و تبیین ارتباط عشق و سیاست در اشعار عشقی، در دو سطح اندیشه و زبان می‌پردازد.

۱- اندیشه

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

هر اثر ادبی در بردارنده‌ی فکر و اندیشه‌ای است که نویسنده یا شاعر در آن، دیدگاه خود را نسبت به موضوعات مختلف ارائه می‌دهد و محیط اطراف نیز بر این نگرش تأثیر می‌گذارد. «از توجه به جهان بیرون، فکری در ما تولید می‌شود و آن نمونه‌ای است از تأثیر محیط در فرد، و ما آن فکر را با سوابق ذهنی خود منطبق و موافق می‌سازیم و با همان جنبه فکری خویش برای شنوندگان تعبیر می‌کنیم» (بهار، ۱۳۶۹، ج اول: ۵). نگاه عشقی به مضمون عشق - که از محیط بیرون تأثیر زیادی پذیرفته است - از دیدگاه اندیشه، ویژگی‌هایی دارد که ما در ادامه به بررسی این ویژگی‌های معنایی می‌پردازیم.

۱-۱- نوآوری در طرح مضمون عشق: یکی از مواردی که در اشعار عاشقانه‌ی عشقی به چشم می‌خورد، نوآوری او در طرح این مضمون است. عشقی نیز مانند دیگر شاعران عاشقانه‌سرا، از معشوق، زیبایی و جفای او، سختی‌های راه عشق و ... سخن می‌گوید؛ اما در طرح پاره‌ای از این مضامین، نوآوری‌هایی دارد که مانع از کلیشه‌ای و تکراری‌شدن مضمون شعری عشق شده است. نوآوری در مضامین عاشقانه‌ی عشقی از وجوه تازگی و متفاوت‌بودن عشق در اشعار اوست؛ به طور مثال در بیشتر اشعار عاشقانه‌ی کلاسیک، معشوق بی‌وفاست و محبت و عشق، فقط از طرف عاشق و یک طرفه است؛ اما عشقی در شعر زیر از رابطه‌ی عاشقانه‌ای دو سویه حکایت می‌کند که هم عاشق و هم معشوق، هر دو در آتش فراق می‌سوزند:

– نه تنها ز آتش عشق من اندر تو شرر باشد مرا هم از تو عشقی در دل و فکری به سر باشد
(کلیات مصور: ۲۶۵)

از دیگر نوآوری‌های عشقی در طرح مضمون عشق، تردید یا تغییر در برخی از سنت‌هایی است که به عنوان سنت ادبی شناخته شده هستند؛ به عنوان مثال، عشق اسطوره‌ای «فرهاد و شیرین» در سروده‌های او دیده می‌شود. فرهاد در بسیاری از اشعار عشقی، مانند دیگر سروده‌های ادبی، الگویی برای رابطه‌ی ناب عاشقانه است (کلیات مصور: ۲۷۳)؛ اما این نگاه در همه‌ی اشعار عشقی وجود ندارد؛ در پاره‌ای از اشعار، عشقی دیگر به فرهاد به عنوان الگو نگاه نمی‌کند؛ مثلاً در شعر زیر عشقی مقام خود را از فرهاد هم بالاتر می‌داند؛ چراکه فرهاد با تیشه کوه را کنده و به جنگ سختی‌های مسیر عشق رفته است؛ اما عشقی با مژگان به جنگ سختی‌ها می‌رود و به تعبیر خودش، صد هزار فرق موی با پولاد دارد:

– بیستون فرهاد را هرگز به من نسبت مده
از زمین تا آسمان فرق من و فرهاد باد
من به مژگان می‌کنم آن کار کو با تیشه کرد
صد هزاران فرق ریزه موی با پولاد باد
(کلیات مصور: ۲۷۳)

در جایی دیگر عشقی در مقایسه با مجنون، خود را مجنون‌تر از او می‌داند و استدلال او این است مجنون، عشق لیلی و طره‌ی او را داشت و همین که در آتش عشق یک زن می‌سوخت، دلیلی بر عاقل-بودن او بود؛ اما عشقی در آتش عشق معشوقی می‌سوزد که زن نیست و آب و خاک و سنگ (وطن) است و این دلیلی بر دیوانگی اوست. در نتیجه عشقی، مجنون واقعی‌ست و جنون او در عشق، بالاتر از مجنون است:

- مجنون منم که عشق وطن دارم و فغان از عشق آب و خاک و گل و سنگ می‌کنم
(کلیات مصور: ۳۸۱)

عشقی در توصیف معشوق خود نیز نوآوری‌هایی دارد؛ مثلاً معشوق عشقی که آن را با ترکیب «دختران ترک» خطاب می‌کند، نه تنها با دلبری‌هایش، انسان‌ها را اسیر عشق خودش می‌کند و دل آن‌ها را غارت می‌کند؛ بلکه او با توانایی غارتگری‌اش، درصدد تصرف زرتشت پیامبر نیز هست و عشقی از این می‌ترسد که معشوق اگر به این روند ادامه بدهد، درصدد تسخیر خود خداوند نیز برآید:

- زرتشت دل نبود کآن را توان ربود حاشا قیاس دل ز چه با انبیا کنید
امروز قصد بردن پیغمبران کنید فردا بعید نیست که قصد خدا کنید
(کلیات مصور: ۳۷۴)

از دیگر نوآوری‌های عشقی، در نگاه به معشوق و نقش اجتماعی قایل شدن برای او دیده می‌شود؛ عشقی نه تنها مانند بسیاری شاعران، معشوق را از عرصه‌ی اجتماع دور نمی‌داند؛ بلکه تغییر فکر و رویه برای اصلاح جامعه را از معشوق خودش شروع می‌کند که از دیگر وجوه تجدد در شعر عشقی است و در مبحث «نگاه به زن» به طور مفصل به آن خواهیم پرداخت.

۲-۲- نوستالژی در عشق: نوستالژی واژه‌ی فرانسوی است که در فرهنگ‌ها به معنای حسرت گذشته، احساس غربت، غم غربت و ... آمده است (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۷۲). در نتیجه، نوستالژی مواردی چون: فراق، درد دوری، درد جدایی، احساس غربت، حسرت گذشته و آرزوی گذشته را دربرمی‌گیرد (آریان‌پور، ۱۳۸۰، ج ۴: ۳۵۳۹). نوستالژی احساس شکایت از روزگار و محیطی است که شخص در آن قرار دارد؛ به همین دلیل به یاد لحظات خوشی که در گذشته داشته است، می‌افتد. در عالم عشق هم یادآوری رابطه‌ی عاشقانه، در کنار معشوق بودن و همچنین حسرت برای معشوقه‌های مهربان از نمودهای نوستالژی به شمار می‌رود. حسرت و درد دوری در اشعار عاشقانه‌ی عشقی هم به چشم می‌خورد؛ به طور مثال او در «ایده‌آل عشقی»، برای معشوقی (مریم) حسرت می‌خورد که زیبا، هنرمند، باادب و ... بوده؛ اما اکنون مرده است و از آن زیبایی و هنرمندی خبری نیست:

- به تازه بود جوان مرده، هیجده سال قشنگ و باادب و خانه‌دار و زحمت‌کش
نصیب خاک شد آن پنجه‌های پره‌نر

ندانی آن که به صورت چقدر بد زیبا؟ ندانی آن که به قامت چگونه بد رعنا؟

کنون که مرده و داده‌ست عمر خود به شما خلاصه امسال از یک جوان خودآرا

فریب خورد و جوان مرگ گشت و خاک به سر

(کلیات مصور: ۱۸۱-۱۸۰)

از دیگر نمودهای نستالژی در اشعار عشقی حسرت برای معشوقِ دوران جوانی و لحظات شیرینی است که در کنار معشوق بوده و اکنون آن دوران را به یاد می‌آورد:

- مرا از دیدن آن حال یاد آید زمانی که زیبا ماه‌دختی

برانگیزاند در من عادت عشق و جوانی بدین گونه به سختی...

که می‌گفتم ز هر چیز جهانی برای خاطر او زندگانی

ز یزدان خواستارم

(کلیات مصور: ۳۰۶)

پرداختن به اسطوره از دیگر نمودهای نستالژی است که در اشعار عشقی به چشم می‌خورد. از اسطوره تعریف‌های گوناگون شده است؛ اما این تعریف که «اسطوره بخشی از حیات دوران کودکی بشریت است که به سر آمده و به شکلی حاوی ارزش‌های دوران کودکی نوع بشر است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱۶) که در ناخودآگاه جمعی یک ملت وجود دارد، این‌جا مورد نظر ماست. در شعر عشقی، اشاره به عشق-های اسطوره‌ای همچون: فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین به چشم می‌خورد؛ به طور مثال اگر چه عشقی، عشق خود را با عشق اسطوره‌ای فرهاد مقایسه می‌کند و در نهایت خود را بالاتر از او می‌داند (کلیات مصور: ۲۷۳)، اما در جایی دیگر درد جنون‌آمیز عشق خود را با عشق جنون‌آمیز فرهاد مقایسه می‌کند:

- و آن جنونی که ز فرهاد طلب تیشه نمود سر پرشور مرا نیز جنون‌پیشه نمود

(کلیات مصور: ۲۰۵)

همچنین عشقی از نابودی عشق‌های اسطوره‌ای چون خسرو و شیرین اظهار ناراحتی می‌کند و با دیدن جایگاه ویرانی که زمانی آباد و کامگه خسرو و شیرین بوده، حسرت می‌خورد:

- گفت آن قلعه که مخروبه‌ی آبادی ماست دیرگاهی ست که ویران شده و باز به پاست

قصر قشلاقی شاهان مه‌آیین بوده حجله و کامگه خسرو و شیرین بوده

(کلیات مصور: ۲۰۴-۲۰۳)

عشقی در جای دیگر نیز از این که قصر خسرو و شیرین ویران شده، اظهار ناراحتی می‌کند:

- خسروا کاخ مه آباد تو این بود؟ بین
(کلیات مصور: ۲۰۸)

۲-۳- تأثیرپذیری از حافظ و سعدی: از دیگر ویژگی‌های عاشقانه‌های عشقی، تأثیرپذیری او از اشعار شاعران بزرگی همچون حافظ و سعدی است؛ به طوری که تعدادی از مضامینی که در اشعار عاشقانه‌ی حافظ و سعدی دیده می‌شود، در اشعار عشقی به چشم می‌خورد؛ به طور مثال عشقی نیز مانند دیگر شاعران و به خصوص حافظ، معشوق را با لفظ ترک خطاب می‌کند:

- نگارینا تو خود ترکی و دانی رسم ترکان را که نیز این عید نوروزی بود عیدی هم آنان را
(کلیات مصور: ۲۶۹)

و مانند حافظ که معشوق را از نژاد ترکان می‌داند:

- اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۸)

عشقی نیز معشوق را «دختران ترک» خطاب می‌کند:

- ای دختران ترک خدا را حیا کنید باری در این معامله شرم از خدا کنید

(کلیات مصور: ۳۷۴)

ذکر این نکته لازم است که ممکن است تجربه‌ی خطاب معشوق به «ترک»، چنان که در حافظ احتمالاً تجربه‌ی عینی است، در عشقی هم عینی باشد؛ چرا که او در مدتی که در ترکیه زندگی کرده، احتمالاً در استانبول برخوردهایی با زیبارویان ترک داشته است.

همچنین عشقی در بیان ناپایداری دنیا به این بیت حافظ:

- رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند چنان نماند و چنین نیز نخواهد ماند
(حافظ، ۱۳۷۹: ۱۵۹)

نظر داشته و می‌گوید:

- جهان را دائماً این رسم و این آیین نمی‌ماند اگر چندی چنین ماندست، بیش از این نمی‌ماند
(کلیات مصور: ۳۶۵)

در جای دیگر عشقی از مصرع اول این بیت حافظ، الهام می‌گیرد:

- عشق‌بازی کار بازی نیست ای دل سر بباز ورنه گوی عشق نتوان زد به چوگان هوس

(حافظ، ۱۳۷۹: ۲۳۴)

و می گوید:

- تو چون سیاست، بازیچه، کار دل «عشقی»:
مگیر، زانکه دگر عشق، بچه بازی نیست

(کلیات مصور: ۳۶۷)

به علاوه طنزی که عشقی در بیت زیر به کار برده است، یادآور طنزهای لطیف حافظ است:

- قدرت عشق بین ای بت شیرین گفتار
شیخ در موقع تسبیح، دعای تو کند

(کلیات مصور: ۳۷۱)

و در بیت زیر:

- نه گمان دار پس از مردنم از من برهی
باد هر روزه فشاند به قدومت خاکم

(کلیات مصور: ۳۷۰)

از این بیت حافظ الهام گرفته است:

- ندارم دستت از دامن به جز در خاک و آن دم هم
چو بر خاکم گذار آری، بگیرد دامت گرم

(حافظ، ۱۳۷۹: ۳۱۰)

عشقی در شعر «ماه دندان طلا» نیز بیت حافظ را تضمین کرده است؛ آنجا که می گوید:

- «عزم دیدار تو دارد جان بر لب آمده
بازگرد یا برآید» گو چه فرمان شماست؟

(کلیات مصور: ۳۸۰) **ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی**

و در شعر زیر هم ابیات حافظ را تضمین کرده است:

- معشوق عشقی ای وطن، ای عشق پاک
ای آنکه ذکر عشق تو شام و سحر کنم

«عشقت نه سرسری است که از سر به در شود»
«مهرت نه عارضیست که جای دگر کنم»

«عشق تو در وجودم و مهر تو در دلم»
«با شیر اندرون شد و با جان به در کنم»

(کلیات مصور: ۳۷۷)

همچنین در شعر عشقی مناظره‌هایی میان عاشق و معشوق دیده می‌شود که یادآور مناظرات حافظ

است:

- گفتمش خرمن هستی من، آتش بگرفت
گفت تن ده به بلا چون که خدای تو کند...

گفتمش گریه‌ی عاشق نکند هیچ اثر
گفت لیکن سخن عشق دعای تو کند

(کلیات مصور: ۳۷۱)

همانطور که گفته شد، تأثیر از سعدی و مضامین او نیز در اشعار عشقی به چشم می‌خورد؛ به طور مثال عشقی در مصرع اول بیت زیر و در بیان وسوسه‌ی چهره‌ی معشوق، از این بیت سعدی الهام می‌گیرد:

- مگر تو روی پوشی و فتنه باز نشانی که من قرار ندارم که دیده از تو بپوشم

(سعدی، ۱۳۴۰: ۵۲۱)

آنجا که می‌گوید:

- یا رخ نهان کنید که دل نابرید یا با عاشقان دلشده کمتر جفا کنید

(کلیات مصور: ۳۷۴)

همچنین عشقی در بیان متعالی بودن معشوق خود، از مضمون تفاوت ماه معشوق با ماه آسمان در این بیت سعدی الهام می‌گیرد:

- میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

و علاوه بر الهام از مضمون سعدی، به آن شاخ و برگ می‌دهد و تفاوت را شرح می‌دهد:

- آسمان در پیشگاه ماه من، ماه تو چیست؟ ماه ما از هر چه پنداری به از ماه شماست

ماه ما اندر صف خوبان صاحب منصب است ماه تو در رتبه‌اش تا بینی استاره‌هاست

چاره‌ی استاره‌های ماست چاره‌ی استاره‌های ست ماه تو اندر پناه جذبه‌ی استاره‌ای ست

ماه تو رخشان ز خورشیدست و ماه ما ز خویش نسبت ماه من و تو، نسبت خلق و خداست

(کلیات مصور: ۳۷۹) **ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی**

۴-۲- نگاه به زن: زن در اشعار عشقی، نقش‌های متعددی ایفا می‌کند؛ مثلاً در اشعار عاشقانه‌ی عشقی، یک زمان نقش معشوق را بازی می‌کند؛ معشوقی که مانند دیگر معشوقان، عاشق آرزوی دیدار او را دارد:

- نگارا اولین گامی که بردارم، به هر راهم: ترا گویم، ترا پویم، ترا جویم، ترا خواهم

(کلیات مصور: ۲۷۰)

و مانند دیگر معشوقان، سنگدل و به دنبال صید دل عاشق است (کلیات مصور: ۲۷۴) و عاشق را گرفتار سختی و بلا می‌کند:

- گفتمش خرمن هستی من آتش بگرفت گفت تن ده به بلا چون که خدای تو کند

(کلیات مصور: ۲۷۰)

علاوه بر معشوق بودن، در پاره‌ای اشعار عشقی، زن با تصویری ضعیف و ناتوان ظاهر می‌شود. زنی که اولین قربانی شرایط نابه‌سامان جامعه است؛ مثلاً در «ایده‌آل عشقی» مریم به عنوان یک زن، تنها قربانی فریبکاری جوان شهری به شمار می‌رود (کلیات مصور: ۱۸۰). در شعر «کفن سیاه» هم که در دفاع از مظلومیت زن سروده است، از خسرو دخت (دختر خسرو و شیرین) که نازپرورده بود و اکنون اسیر ویرانی است، سخن می‌گوید:

دختر خسرو شاهنشاه دیرین بودم نازپرورده در دامن شیرین بودم

حالم این مقبره مسکن شده آوخ آوخ

خانه‌ی اول من گوشه‌ی ویرانه نبود چه حرمخانه‌ی اجداد من این خانه نبود
(کلیات مصور: ۲۱۶)

عشقی همچین در شعر «احتیاج» از مظلومیت دختری که تنها قربانی فقر و تنگدستی است، اظهار ناراحتی می‌کند (کلیات مصور: ۳۰۴). زنی که تنها گناه او زن بودن است: «مرمرا نیست گنه جز آنکه زنم» (کلیات مصور: ۲۱۴). در جای دیگر از عدم تساوی زن و مرد گله می‌کند؛ به طوری که شاید بتوان او را از پیشگامان نظریه‌ی فمینیست در ایران به شمار آورد:

شرم چه؟ مرد یکی بنده و زن یک بنده زن چه کردست که از مرد شود شرمنده
(کلیات مصور: ۲۱۸)

علاوه بر موارد ذکر شده، زن در نگاه عشقی در عرصه‌ی سیاسی - اجتماعی هم مطرح می‌شود که یکی از نشانه‌های تجدد در دوره‌ی مشروطه به شمار می‌رفت. در واقع «یکی از ارمغان‌های آشنایی با فرهنگ و تمدن اروپایی در عصر بیداری و آستانه‌ی مشروطیت... طرح مسئله‌ی زنان به شیوه‌ی نوین آن بود که با لزوم تعلیم و تربیت نوین برای زن و مرد، هم‌زمانی داشت. بنابراین حضور زنان در عرصه‌ی زندگی و به تبع آن در میدان آثار ادبی به گونه‌ای جدید آن مطرح شد و زنان با امکانات بیشتری توانسته هم موضوع آثار ادبی مردان قرار گیرند و هم خود به آفرینش آثار ادبی دست زنند» (یاحقی، ۱۳۷۵: ۲۷۹).

میرزاده‌ی عشقی نیز که از پیشگامان تجدد ادبی به شمار می‌رفت، از مبلغان نگاه جدید به زن به شمار می‌رود؛ به طور مثال این نگاه به زن در نمایش‌نامه‌ی «کفن سیاه» که درباره‌ی رهایی زن از حجاب است، برجسته است. به گفته‌ی محمد قائد، عشقی از فایده‌ی تشویق زنان با طرح موضوع‌های خانوادگی - احساسی - اخلاقی، به گردن‌فرازی و سخن گفتن از جانب خودشان و درباره‌ی خودشان غافل نبوده است (۱۳۷۷: ۱۳۷).

از نمودهای بارز نگاه متجددانه‌ی عشقی به زن، سهیم دانستن او در مسایل سیاسی - اجتماعی است. عشقی خواستار پیشرفت زن است؛ به همین دلیل است که تغییر نگاه مردم نسبت به مسائل سیاسی را از معشوق شروع می‌کند و او را دور از عرصه‌ی اجتماع نمی‌داند؛ عشقی همانند لاهوتی به زن به عنوان یک شهروند جامعه‌ی جدید نگاه می‌کند؛ شهروندی که خودش به یک نیروی بالقوه‌ی دگرگون‌ساز و تحول‌آفرین تبدیل می‌شود (کریمی‌حکاک، ۱۳۸۴: ۳۴۳)؛ مثلاً در شعر زیر ایجاد اتحاد میان ایران و عثمانی را از معشوق خود شروع می‌کند و با زبان عشق و طرح وصال، معشوق را تشویق می‌کند:

- نگارینا من آن خواهم که با توفیق یزدانی همان مهری که مابین و من و تو هست می‌دانی
شود تولید بین ما هر ایرانی و عثمانی همان روز است می‌بینم تبه این شام ظلمانی...
سزد اکنون تو شمع مرده را از نو بیفروزی
(کلیات مصور: ۲۷۱)

اما عشقی که خواستار پیشرفت زن است، حجاب را مانعی برای پیشرفت زن می‌داند و آن را مثل کفنی تصور می‌کند که مانع حیات حقیقی و آزادانه‌ی زن می‌شود و او را زنده‌بگور می‌کند:

- چیست این چادر و روبنده‌ی نازیبنده؟ گر کفن نیست بگو چیست پس این روبنده؟
مرده باد آن که زنان زنده به گور افکنده
(کلیات مصور: ۲۱۸)

این نگاه به حجاب را شاید بتوان متأثر از اسلام‌ستیزی عشقی دانست؛ اسلام‌ستیزی که بارها «شاعر جوانمرگ را وادار کرد که در شعرش از مذهب زردشت تجلیل کند» (آزند، ۱۳۶۳: ۵۶). ذکر این نکته لازم است که هر چند عشقی این کفن را موجب سیاه‌بختی زنان می‌داند (کلیات مصور: ۳۷۳) و حجاب را مانع پیشرفت زن می‌داند؛ اما با بی بندوباری مخالف است و عفت و پاکدامنی را برای زن واجب می‌داند (کلیات مصور: ۴۰۸)؛ در نتیجه اعتقاد دارد که زنی که پاکدامن باشد، در حفظ خودش تلاش می‌کند و نسبت به او نباید تعصب بی‌جا داشت:

- گفتمی که زن نجیبه باید در خانه نشسته کم خروشد
آن زن که نجیبه است با کس از خانه برون همی‌نجوشد
هر جا که رود تو مطمئن باش در حفظ خود او نکو بکوشد
(کلیات مصور: ۴۰۸)

در پایان باید گفت با وجود نگاه نویی که عشقی به زن دارد، رگه‌هایی از تحقیر زن هم در اشعارش دیده می‌شود؛ آنجا که می‌گوید از جنس مؤنث، انتظار مذکری (نبرد و جنگاوری) نداشته باشید:

- زین قوم پولکی هنر جنگ می‌نخواه هرگز مجوز جنس مؤنث، مذکری

(کلیات مصور: ۳۵۸)

۲-۵- وطن، معشوق اول عشقی: یکی از مضامینی که در دوره‌ی مشروطه بسیار مورد توجه قرار گرفت، وطن و اندیشه‌های ناسیونالیستی بود؛ البته این مفهوم در دوره‌های مختلف ادبی کم و بیش مورد توجه قرار داشت؛ مثلاً در شاهنامه‌ی فردوسی، آثار خاقانی، مسعود سعد، ناصر خسرو و ... به آن پرداخته شده است و در دوره‌هایی همچون پس از حمله‌ی اعراب و پس از حمله‌ی قوم تاتار، گرایش به این مضمون بسیار مورد توجه قرار گرفته است. این مضمون در دوره‌ی مشروطه جدی‌تر از هر دوره‌ای مطرح شد؛ در واقع معنای خفته در پس پشت اندیشه‌ی ملی‌گرایی ایران در این دوره، ملت و وطن است. ملت و وطن یک گرایش نظام‌ساز است که در مشروطیت چهره می‌بندد و هنر شعر را در پی می‌کشد تا واقعیت وجودی را به صحنه بگذارد (آزند، ۱۳۸۴: ۷۷ و ۷۹). در دوره‌ی مشروطه دو نگرش به وطن و وطن‌پرستی دیده می‌شود: ۱. وطن ایرانی در شکل اسلامی و حتی شیعی مانند اشعار ادیب‌الممالک و سید اشرف‌الدین، ۲. گروهی که بیشتر از نگرش اروپاییان به وطن مایه گرفته‌اند و وطن را مجرد از رنگ اسلامی آن ستایش کرده‌اند؛ همچون: عارف قزوینی و عشقی (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۹: ۴۰). ذکر این نکته لازم است که واژه‌ی «وطن» در اشعار عارفانه، مفهومی متفاوت از وطن قومی و اسلامی دارد و منظور از آن در این اشعار، عالم علوی و رسیدن به پروردگار است که انسان در آرزوی رسیدن به آن تلاش می‌کند (همان: ۲۷). همانطور که ذکر شد عشقی نیز یکی از شاعرانی است که مسئله‌ی وطن برایش اهمیت بسزایی دارد. از آنجا که گرایش به این مضمون در اشعار شاعرانی که گرفتار غربت و دوری از وطن بودند، همچون خاقانی، مسعود سعد، لاهوتی و ... برجسته‌تر است و عشقی نیز مدتی را دور از وطن و در عثمانی گذرانده است، شاید این غربت را بتوان یکی از دلایل گرایش او به وطن دانست. گرایش عشقی به وطن، یک گرایش ساده نبود؛ چرا که عشقی به وطن با دید یک عاشق نگاه می‌کند و به بیان دیگر «معشوقه‌ی عشقی در اشعارش بیشتر وطن، مردم و عدالت است تا سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی» (زرقانی، ۱۳۸۴: ۱۲۶). عشق او به وطن تا حدی است که در پاره‌ای اشعارش، اگر نام وطن

نیاید، مخاطب احساس می‌کند این شعر خطاب به یک زن سروده شده است؛ مثلاً عشقی همانند عاشقی که از یار خود دور است، از هجر وطن شکایت می‌کند:

- من و آن برگ، هان یک حال داریم

که هر دو دور از یار و دیاریم

گر او دور از چمن شد

مرا رخت از وطن شد

(کلیات مصور: ۳۰۸)

به همین دلیل درد وطن را از درد عشق بالاتر و آن را مانع پرداختن به معشوق و دلدار می‌داند:

- ز شورش در چمن، گاه وطن بادی وزان شد

ز روی شوربختی

مرا کان درد میهن بالای این دلدار دل بد

چه برگی بر درختی...

(کلیات مصور: ۳۰۷)

عشقی در بیتی دیگر به وطن به عنوان معشوقی نگاه می‌کند که درد آن باعث شده، شاعر دلدار را رها کند:

- غسل بر نعش وطن، خونابه‌ی دل کرده است
دل دگر پیرامن دلدار را ول کرده است

(کلیات مصور: ۳۰۹)

به علاوه عشقی، عشق خود را نسبت به وطن، عشقی پاک می‌داند که سرسری نیست و با تمام وجود شاعر عجین شده است (کلیات مصور: ۳۷۷) و همانطور که عاشق حاضر است جانش را فدای معشوق بکند، عشقی هم بارها در اشعارش اعلام می‌کند که حاضر است جانش را در راه وطن که معشوق اوست، فدا کند:

- شراب مرگ خورم بر سلامتی وطن
به جاست گر بدین مستی افتخار کنم

(کلیات مصور: ۳۸۰)

در واقع «عشق رمانتیکی که به وطن داشت، علت اصلی تغییر عقایدش بود و همین مسئله بالاخره به قیمت جانش تمام شد» (حائری، ۱۳۷۳: ۷۲).

به علاوه همانطور که در مبحث «نوآوری در طرح مضمون عشق» آمد، عشقی در جایی خودش را بالاتر از مجنون می‌داند؛ چراکه مجنون عشق لیلی و طره‌ی او را داشت؛ اما عشقی، عشق به وطن و آب و خاک دارد و جنون او بالاتر از جنون مجنون است (کلیات مصور: ۳۸۱). عشقی همچنین عشق به وطن را کاری سرسری نمی‌داند و اعتقاد دارد، صرف گفتن، دلیل عاشقی نیست و کسان زیادی هستند که ادعای عشق وطن دارند، اما در واقع عاشق چیزهای دیگری، غیر وطن هستند:

عشقی به خدا همان که می‌گفت: خدای
از عشق وطن سرشت آب و گل من
چون کالبدش ز پای تا سر دیدم
عشق همه چیز داشت جز عشق وطن
(کلیات مصور: ۴۱۰)

۶-۲- پیوند عشق و سیاست: یکی دیگر از مواردی که در بررسی اشعار عاشقانه‌ی عشقی قابل تأمل است، پیوندی است که میان عشق و سیاست در اشعار او دیده می‌شود؛ نمونه‌ی بارز این پیوند - که در مبحث «نگاه به زن» آمد - این بود که او تغییر نگاه‌ها در جهت رسیدن به اهداف سیاسی - اجتماعی را از معشوق شروع می‌کند و برخلاف دیگران، معشوق را از عرصه‌ی سیاست و اجتماع دور نمی‌بیند. عشقی پاره‌ای از مسایل سیاسی - اجتماعی را در بافتی عاشقانه ارائه می‌دهد؛ از طرفی، همین که او به وطن به عنوان یک معشوق نگاه می‌کند و علاقه به وطن را در بافتی عاشقانه مطرح می‌کند و در شرایط نابه‌سامان وطن، مجالی برای عشق شخصی نمی‌داند (کلیات مصور: ۳۰۷)، از دیگر مصادیق پیوند عشق و سیاست در اشعار او است. این گونه نگرش به عشق از نشانه‌های تجدد در دوره‌ی مشروطه به شمار می‌رفت که در نتیجه‌ی آن انگیزش‌ها و کشش‌های غنایی به جانب بیان عواطف مشترک انسانی و دغدغه‌های اجتماعی سوق داده می‌شد (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۱۸۸). پیوند میان عشق و سیاست، در دوره‌های بعد نیز دیده می‌شود؛ مثلاً بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بسیاری از شاعران پرداختن به عاشقانه‌ها را در شرایط نابه‌سامان جامعه، ممنوع می‌دانستند و در آن شرایط «رابطه‌ی انقلابی میان انسان و هدفش، جایگزین رابطه‌ی عاشقانه میان دو تن می‌شده است» (مختاری، ۱۳۷۷: ۱۲۵)؛ به طور مثال سایه یکی از شاعرانی است که در بحبوحه‌ی کودتا و خفقان پس از آن، عشق را مانع فعالیت سیاسی می‌داند و پرداختن به عشق را به زمانی که مشکلات جامعه حل شود، موکول می‌کند (کولیوند، ۱۳۸۸: ۱۴۵ - ۱۴۳). این پیوند میان سیاست و عشق که شاید بتوان عشقی را از پیشگامان آن به شمار آورد، علاوه بر اینکه با طرح مسایل خشن و خشک سیاسی در بافت لطیف عاشقانه، ارتباط بهتری با مخاطب برقرار می‌کند و

تأثیر بیشتری بر او می‌گذارد، شعر سیاسی - اجتماعی عشقی را از بسیاری مرام‌نامه‌های سیاسی جدا می‌کند و با این ابزار گامی در جهت جاودانگی این آثار برمی‌دارد. می‌توان گفت یکی از برجسته‌ترین آثار در این زمینه «ایده‌آل عشقی» است که عشقی از رابطه‌ی عاشقانه و در نهایت خیانت به معشوق برای به تصویر کشیدن خیانت به وطن استفاده می‌کند و با طرح ناراحتی خود برای مریمی که فریب خورده، ناراحتی خود را از پریشانی وطن اظهار می‌کند. همچنین در جای دیگر، عشقی از ابزار عشق و شیرینی وصال برای انتقال پیام مورد نظر خود، یعنی پیوند ایران و عثمانی استفاده می‌کند؛ در این شعر ابتدا عشقی با زیرکی، از شیرینی‌های وصال می‌گوید و در ادامه پیوند میان ایران و عثمانی را مانند وصال میان خود و معشوق می‌داند و با این ترفند معشوق را بر این اتحاد ترغیب می‌کند (کلیات مصور: ۲۷۰).

در جایی دیگر ابتدا روی سخن عشقی با معشوق است، اما در ادامه گریزی به نابسامانی جامعه می‌زند؛ در این شعر عشقی ابتدا کار نظام را در مقام مقایسه، برتر از عشق می‌داند؛ چراکه در نظام ناز و عشوه جایی ندارد و آنجا جان‌بازی به کار می‌آید:

- بتا نظام دگر عشوه‌سازی نیست
که این معامله سربازی است، بازی نیست
(کلیات مصور: ۳۶۷)

اما در پایان با توجه به نابسامانی جامعه می‌گوید که کار دل، مثل سیاست و اوضاع آن روز کشور، بازیچه نیست:

- تو چون سیاست، بازیچه، کار دل «عشقی»:
مگیر، زانکه دگر عشق، بچه‌بازی نیست
(همان)

عشقی در شعر «شب وصال» نیز ناکامی‌ها، هجر یار و به تعبیر خود، بخت بد خود را از خرابی روزگار و جامعه می‌داند:

- روز خراب من از خرابی بختم
نیست که از اصل روزگار خراب است
(کلیات مصور: ۳۶۸)

۲- زبان

زبان و صورت نوشتاری کلام، در بررسی سبک شاعر یا نویسنده نقش مهمی را ایفا می‌کند؛ از نگاه دکتر شفیعی کدکنی، شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد و بدون زبان، شعر قابل تصور نیست؛ هر چه هست در تغییراتی است که در زبان روی می‌دهد (۱۳۸۰: ۳۴۱-۳۳۹). از این منظر در اشعار عاشقانه‌ی

عشقی توجه به اصطلاحات و امثال عامیانه، واژگان کلیدی و تصاویر تازه برجسته است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

۱-۲- کاربرد امثال و اصطلاحات عامیانه: یکی از ویژگی‌های سبکی اشعار عاشقانه‌ی عشقی، استفاده از امثال و اصطلاحات زبان عامیانه است که تا حد زیادی به سادگی زبان و انتقال مؤثر پیام کمک می‌کند. به تعبیر رضا براهنی «کلاً زبان عشقی همچون سایر شاعران این دوره، زبان شفاهی عوام‌الناس است که به صورت مکتوب درآمده است» (۱۳۷۴: ۱۵۹۰-۱۵۸۹) و به صمیمیت زبان او کمک کرده است؛ مثلاً عشقی در «ایده‌آل» سماجت جوان در خوراندن شراب به مریم را با اصطلاح «از رو بردن» مطرح می‌کند:

- خلاصه کرد به اصرار، نرم یارو را
به زور روی، ز رو برد نازنین رو را
(کلیات مصور: ۱۷۷)

و باز در «ایده‌آل عشقی» شاعر ناراحتی خود را از مرگ مریم با اصطلاح «دود از کله بلندشدن» بیان می‌کند:

- چنان بسوخت دلم، کز سرم برآمد دود
دهان سپس پی و دنباله‌ی سخن بگشود
(کلیات مصور: ۱۸۰)

عشقی در نوروزی نامه هم در توصیف لحظه‌ای که در کنار معشوق بود و کشتی آن‌ها روی سیل موج‌ها تکان‌های شدیدی می‌خورد، و خامت اوضاع و اصطلاحاً طوفانی بودن دریا را با اصطلاح «خدا دیگر چنین شب را نیارد بر کسی روزی» مطرح می‌کند (کلیات مصور: ۲۶۳). در «جایزه‌ی پری» هم عشقی خطاب به خانم پری از اصطلاح «کم نشود سایه‌ی شما از سر ما» استفاده می‌کند:

- گرچه من سایه‌ی تو ندیدم لیکن
باز هم کم نشود سایه‌ی تو از سر من
(کلیات مصور: ۳۷۵)

عشقی در «افطار عشق» هم که به وصف گل روی معشوق و کوچکی دهان او می‌پردازد، برای شمعی که رازش را بر زبان می‌آورد، از اصطلاح «از خجالت آب‌شدن» استفاده می‌کند:

- شمع را گفتم ترا عیب اینکه رازت بر زبان است
از خجالت آب شد او تا من این اظهار کردم
(کلیات مصور: ۳۸۲)

۲-۲- نوآوری در تصاویر زبانی: یکی از ویژگی‌های اشعار عاشقانه‌ی عشقی که شاید بتوان آن را یکی دیگر از وجوه تجدد عشقی دانست، نوآوری‌های او در سطح زبان و تصاویر زبانی است؛ همان‌طور که کریمی‌حکاک، صور خیال را یکی از مصادیق نوآوری در اشعار عشقی می‌داند و می‌گوید: صور خیال واقعی که در تقابل با صور خیال تصنعی مرسوم در اشعار غنایی دوره‌ی بازگشت ادبی در شعر عشقی به چشم می‌خورد، شعر او را در قیاس با شعر غنایی دوره‌ی کلاسیک ادبیات فارسی، کاملاً نوآیین جلوه می‌دهد (۱۳۸۴: ۳۷۶). نوآوری‌هایی که استعمال واژگان زندگی امروز یکی از ابزار آن است؛ مثلاً عشقی از زندگی امروز مایه می‌گیرد و زیبایی معشوق را مانند کبسولی می‌داند، که همه‌ی زیبایی‌ها در آن است و مانند کبسول، عاشق را تسکین می‌دهد:

- تصدقت بروم چقدر مقبولی تو از تمام دواهای حسن کبسولی
(کلیات مصور: ۱۷۷)

و در ادامه به جای اینکه مانند قدما، معشوق را شیرین‌تر از شهد و شکر بداند، او را شیرین‌تر از ساخارین می‌داند:

قسم به عشق، تو شیرین‌تری ز ساخارین
(کلیات مصور: ۱۷۷)

همچنین او برای وصف رنگ قهوه‌ای چشم معشوق، از ترکیب نسبتاً تازه‌ی «چشمی قهوه‌آسا» (کلیات مصور: ۳۰۷) استفاده می‌کند. در شعر زیر نیز شاعر به جای استفاده از واژه‌ی «درد»، از «میکروب» استفاده می‌کند و بار دیگر از زندگی امروز مایه می‌گیرد:

- چو گفتی دور شو از من، همانا من دوائی را
۱۳۹۱

که جستم بهر دفع میکروب آشنایی را

جدایی بوده است ای دل غنیمت دان جدایی را

(کلیات مصور: ۲۶۶)

در جایی دیگر عشقی از تشبیهی جدید استفاده می‌کند و تپش قلب عاشق را به اضطراب زرتشتی در حال پرستیدن آتش تشبیه می‌کند:

- ز هول عشق قلبم در طپش مانند زرتشتی

گه آتش پرستیدن به روز عید نوروزی

(کلیات مصور: ۲۶۳)

از دیگر مؤلفه‌های نوآوری تصویرسازی‌های عشقی، نگاه تازه‌ی او به هیچ‌بودن دهان معشوق است؛ هر چند هیچ‌بودن دهان معشوق در اشعار قدما بسیار آمده است؛ مثلاً حافظ می‌گوید:

- هیچ است آن دهان و نبینم از آن نشان موی است آن میان و ندانم که آن چه پوست؟

(حافظ، ۱۳۸۰: ۶۷)

اما عشقی در شعر زیر با نگاهی تازه به کوچکی و هیچ‌بودن دهان معشوق می‌نگرد و عاشق را به روزه-داری تشبیه می‌کند که با دهان معشوق که هیچ است، افطار می‌کند؛ همین افطار عاشق با دهان کوچک معشوق که به منزله‌ی هیچ است، از نوآوری‌های او در نگاه به کوچکی دهان معشوق به شمار می‌رود:

- دیده معطوف دهان غنچه دلدار کردم روزه‌دار عشق بودم، من به هیچ افطار کردم

(کلیات مصور: ۳۸۲)

۲-۳- واژگان و تعابیر کلیدی: هر شاعری یک دسته واژگان و تعابیر دارد که در شعرش بسامد بالایی دارند و به عنوان واژگان کلیدی، ویژگی سبکی او می‌شوند. این دسته واژگان و ترکیبات در اشعار عاشقانه‌ی عشقی هم بسامد بالایی دارند؛ از جمله این الفاظ، الفاظی است که عشقی معشوق را با آن خطاب می‌کند؛ الفاظی همچون: نگارا (کلیات مصور: ۲۷۰، ۲۶۴)، نگارینا (کلیات مصور: ۲۷۱، ۲۶۸) و:

- نگارینا تو خود ترکی دانی رسم ترکان را که نیز این عید نوروزی بود عیدی هم آنان را

(کلیات مصور: ۲۶۹) **همایش ملی پژوهش‌های ادبی**

و همچنین بتا (کلیات مصور: ۲۷۱، ۲۶۳ و ۳۶۷)، دلبر (کلیات مصور: ۳۷۰ و ۳۷۵)، دلدار (کلیات مصور: ۳۸۲، ۳۰۷، ۲۶۸ و ۲۶۶)، دختران ترک (کلیات مصور: ۲۶۹، ۳۷۴) و ... واژه‌ی «ماه» نیز یکی از واژگان پرکاربرد در اشعار عاشقانه‌ی عشقی است که به صورت تشبیه و استعاره از معشوق، فراوان دیده می‌شود و ترکیبات متنوعی که عشقی از این واژه می‌سازد، مانع از کلیشه‌ای شدن آن شده است؛ ترکیباتی همچون: مه‌پاره (کلیات مصور: ۱۷۶)، ماه‌جبین (کلیات مصور: ۱۷۷)، ماه سروبالا (کلیات مصور: ۲۶۳)، ماه‌دختی (کلیات مصور: ۳۰۶)، روی ماه (کلیات مصور: ۳۰۷) و ... واژه‌ی «سرو» هم بارها در اشعار عشقی، به عنوان استعاره از معشوق بلند قامت، به کار رفته است (کلیات مصور: ۲۶۳، ۲۶۸، ۳۰۴). از دیگر ترکیباتی که در اشعار عاشقانه‌ی عشقی به چشم می‌خورد، ترکیب «شهد و شکر» است که عشقی، عاشق و معشوق را به آن تشبیه می‌کند (کلیات مصور: ۱۷۸) و:

- چرا زین رو نیامیزیم، چون شهد و شکر با هم قرین یکدگر روز خوش و گاه خطر با هم
(کلیات مصور: ۲۷۲)

همانطور که ذکر شد، بسامد اسامی چون فرهاد و شیرین (کلیات مصور: ۱۸۱، ۲۰۵ و ۲۷۳) و خسرو و شیرین (کلیات مصور: ۲۰۴-۲۰۳ و ۲۰۸) هم که در بخش نستالژی به آن‌ها اشاره شد، در اشعار عاشقانه‌ی عشقی برجسته است.

نتیجه‌گیری

میرزاده‌ی عشقی یکی از شاعران برجسته‌ی دوران مشروطیت است که مانند دیگر شاعران مشروطه، گرایش به مضامین سیاسی- اجتماعی چون وطن، شکایت از استبداد، حقوق زن و ... در اشعارش برجسته است. عشقی از پیشگامان تجدد ادبی به شمار می‌آید و دلایلی چون زبان جدید، رهایی از تنگنای ادبی و ... از مصادیق این تجدد محسوب می‌شود. یکی از مضامینی که در اشعار عشقی زیاد به چشم نمی‌خورد و برجستگی مضامین سیاسی- اجتماعی آن را ندارد، مضمون «عشق» است که به عقیده‌ی نگارنده، عشقی در نگاه به این مضمون نیز نوآوری‌هایی دارد و می‌توان نگاه نوین او به عشق را از دیگر دلایل تجدد او به شمار آورد. از ویژگی‌های بارز مضمون عشق در اشعار عشقی، نوآوری‌های معنایی اوست که خود را بالاتر از عاشقان اسطوره‌ای دانستن، مؤثر دانستن نقش معشوق در امور سیاسی- اجتماعی و ... از مصادیق این نوآوری است که مانع از کلیشه‌ای شدن عشق در اشعار او شده است.

از دیگر مؤلفه‌های عاشقانه‌های عشقی، نستالژی و حسرت به گذشته‌هاست که در این میان حسرت به نابودی عشق‌های اسطوره‌ای چون خسرو و شیرین برجسته است. همچنین عشقی در اشعار عاشقانه‌اش سه نقش را برای زن در نظر می‌گیرد: ۱. معشوق، ۲. موجودی ضعیف که تنها قربانی شرایط نابسامان جامعه است، ۳. معشوقی که می‌تواند در تغییر شرایط جامعه نقش داشته باشد و مثل دیگر معشوقان از عرصه‌ی اجتماع برکنار نیست؛ این مورد سوم از دیگر مؤلفه‌های تجدد عشقی در طرح مضمون عشق به

شمار می‌رود؛ همچنین طرح نظریه‌ی فمینیست از دیگر وجوه نوآوری عشقی در نگاه به زن است. در ادامه باید گفت معشوقِ اول عشقی در اشعارش، وطن است و زن در جایگاه دوم قرار دارد؛ وطنی که عشقی بارها اعلام می‌کند که حاضر است جانش را برای آن فدا کند. شاید بتوان عشقی را از پیشگامان پیوند میان عشق و سیاست نیز دانست؛ چراکه عشقی بسیاری از اشعار سیاسی- اجتماعی خود را در قالبی عاشقانه مطرح می‌کند؛ از طرفی نگاه او به معشوق، به عنوان یک فعال سیاسی و طرح «وطن» در قالب یک معشوق، از دیگر نمودهای این پیوند در اشعار عشقی است که گذشته از رهایی اشعار از ابتذال، موجب جاودانگی اشعار سیاسی- اجتماعی او نیز شده است. از دیگر ویژگی‌های عشق در اشعار عشقی، تأثیرپذیری او از حافظ و سعدی است که در پاره‌ای موارد نوآوری‌هایی نیز دارد. به علاوه عشقی در عاشقانه‌هایش از زبان و اصطلاحات عامیانه کمک می‌گیرد که به سادگی زبان و برقراری ارتباط مؤثر با مخاطب کمک کرده است. همچنین در اشعار عاشقانه‌ی عشقی واژگان کلیدی چون: ماه، سرو، نگار، دلبر، بتا و ... به چشم می‌خورد. در کنار این واژگان کلیدی در سطح زبان نیز تصاویر جدیدی دارد که در آنها از اصطلاحات زندگی امروز مایه می‌گیرد و از دیگر وجوه تجدد عشقی به شمار می‌رود.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

منابع

کتاب

- آبراهام، کارل (۱۳۷۷)؛ «رؤیا و اسطوره»، ترجمه: جلال ستاری، تهران، مرکز.
- آریان‌پور، منوچهر (۱۳۸۰)؛ فرهنگ پیشرو آریان‌پور (انگلیسی - فارسی)، تهران، جهان رایانه، چ اول.
- آژند، یعقوب (۱۳۶۳)؛ «ادبیات نوین ایران»، تهران، امیرکبیر.
- آژند، یعقوب (۱۳۸۶)؛ «تجدد ادبی در دوره‌ی مشروطه»، تهران، مؤسسه‌ی تحقیقات و توسعه‌ی علوم انسانی.
- باباچاهی، علی (۱۳۸۴)؛ «عاشقانه‌ترین‌ها: ۱۳۸۰-۱۳۰۰»، تهران، نشر ثالث.
- باطنی، محمدرضا، و دیگران (۱۳۸۲)؛ «واژه‌نامه‌ی روان‌شناسی»، تهران، فرهنگ معاصر.
- براهنی، رضا (۱۳۷۱)؛ «طلا در مس»، ج ۲، تهران، ناشر: نویسنده.
- بهار، محمدتقی (۱۳۶۹)؛ «سبک‌شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی»، ج اول، تهران، امیرکبیر.
- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۷۹)؛ «دیوان حافظ»، با مقدمه فریدون مشیری، تهران، راستین: غیوری.
- حائری، سید هادی (۱۳۷۳)؛ «سده‌ی میلاد میرزاده‌ی عشقی»، تهران، مرکز.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۲)؛ «حافظ، حافظه‌ی ماست»، تهران، قطره.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)؛ «نردبان شکسته: شرح توصیفی و تحلیلی دفتر اول و دوم مثنوی»، تهران، سخن.
- زرقانی، سیدمهدی (۱۳۸۳)؛ «چشم انداز شعر معاصر ایران» تهران، نشر ثالث.
- سعدی شیرازی (۱۳۴۰)؛ «متن کامل دیوان، گلستان، بوستان و مجالس»، تهران، کانون معرفت.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)؛ «سبک‌شناسی شعر»، تهران، فردوس.
- عین‌القضات همدانی (۱۳۷۰)؛ «تمهیدات»، به تصحیح عقیف عسیران، تهران، کتابخانه‌ی منوچهری.
- قائد، محمد (۱۳۷۷)؛ «عشقی»؛ انتشارات وزارت و فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- قشیری، ابوالقاسم (۱۳۶۷)؛ «رساله‌ی قشیریه»، ترجمه، تصحیحات و استدراکات: بدیع‌الزمان فروزان‌فر، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

کریمی حکاک، احمد (۱۳۸۴)؛ «طلیعه‌ی تجدد در شعر فارسی»، ترجمه: مسعود جعفری، تهران، انتشارات مروارید.

لنگرودی، شمس (۱۳۷۰)؛ «تاریخ تحلیلی شعر نو از مشروطیت تا کودتا (۱۲۸۴ - ۱۳۳۲ ه.ش.)»، تهران، مرکز.

مختاری، محمد (۱۳۷۸)؛ «چشم مرکب (نواندیشی از نگاه شعر معاصر)»، تهران، انتشارات توس.

مختاری، محمد (۱۳۷۷)؛ «هفتاد سال عاشقانه‌ها (تحلیلی از ذهنیت غنایی معاصر و گزینه شعر ۲۰۰ شاعر ۱۳۰۰-۱۳۷۰)»، تهران، تیراژ.

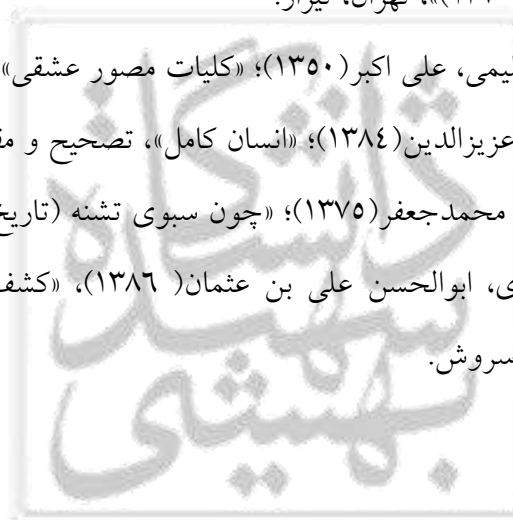
مشیرسلیمی، علی اکبر (۱۳۵۰)؛ «کلیات مصور عشقی»، تهران، انتشارات امیرکبیر.

نسفی، عزیزالدین (۱۳۸۴)؛ «انسان کامل»، تصحیح و مقدمه: ماریژال مولد، تهران، طهوری.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵)؛ «چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر ایران)»، انتشارات نیل.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۶)، «کشف المحجوب»، مقدمه و تعلیقات: محمود عابدی، تهران، سروش.

انجمن علمی زبان ادبی فارسی



پایان نامه

کولیوند، فاطمه (۱۳۸۸)؛ «نقد و بررسی جامعه‌شناسانه‌ی سروده‌های امیرهوشنگ ابتهاج»، استاد راهنما: دکتر علی محمدی، استاد مشاور: دکتر محمدسلیمان قائمی‌زاده، دانشگاه بوعلی سینا همدان.

مقاله

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۹)؛ «تلقی قدما از وطن»، دوماهنامه‌ی بخارا، سال دوازدهم، شماره ۷۵،

فروردین - تیر ۱۳۸۹، ص ۴۴-۱۶.

شفیعی کدکنی (۱۳۸۰)؛ «شعر حادثه‌ای است که در زبان روی می‌دهد»، مجموعه‌ی مقالات «شعر چیست؟»، به

کوشش: عزیزالله زیادی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۳۵۷-۳۳۷.